

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14021125**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/علائم الحقيقة و المجاز /الاستعمال/اشراب و تضمین

# اشراب و تضمین

یکی از بحث‌های پرتکرار در کتب ادبی که معمولاً مدخل مستقلی برای آن قرار داده نشده، بحث اشراب و تضمین است.

پیرامون تضمین و اشراب چند بحث کلّی وجود دارد که عبارتند از:

1. تعریف تضمین و اشراب چیست؟
2. تضمین و اشراب سماعی است یا قیاسی؟
3. شروط تضمین و اشراب چیست؟

عباس حسن در کتاب »النحو الوافی» صورت‌جلسۀ مجمع لغوی قاهرة را گزارش نموده است که دربردارندۀ دو سخنرانی از دو شخص، و گفتگوهایی که در آن مجمع پیرامون تضمین و اشراب شکل گرفته، می‌باشد. در پایان نیز نظر اکثریّت را به عنوان مصوّبۀ جلسه بیان نموده است.

هم‌اینک اصل مصوبۀ نامبرده را قرائت نموده و دو سخنرانی ذکر شده در آن را در کلاس راهنما دنبال می‌کنیم. در این جلسه به یک سری نکات اشاره نموده و در جلسات آینده به تشریح آن خواهیم پرداخت.

## مصوّبۀ مجمع لغوی قاهرة

«التضمين أن يؤدى فعل أو ما فى معناه فى التعبير مؤدى فعل آخر أو ما فى معناه، فيعطى حكمه فى التعدية و اللزوم».[[1]](#footnote-1)

تضمین به معنای آن دانسته شده است که معنای فعل یا شبه فعلی را به فعل یا شبه فعل دیگر عطا کنیم در نتیجه از جهت تعدیه و لزوم حکم آن شیء دیگر به او داده می‌شود.

در این عبارت چند نکتۀ سؤال‌برانگیز وجود دارد. یک نکتۀ سؤال‌برانگیز آن است که تضمین را به فعل یا آنچه در معنای فعل است، اختصاص داده است ولی در سخنرانی نقل شده، از برخی افراد نقل می‌کند که تضمین اختصاص به فعل نداشته و در مورد اسم نیز واقع می‌شود و یکی از مثال‌هایی که می‌زند مربوط به عبارت تفتازانی در تفسیر آیۀ شریفۀ ﴿وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْض﴾[[2]](#footnote-2)‏ می‌باشد:

قال التفتازانى فى تفسير قوله تعالى: (وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْضِ): لا يجوز تعلقه بلفظة: اللّه، لكونه اسما لا صفة. بل هو متعلق بالمعنى الوصفى الذى ضمنه اسم اللّه، كما فى قولك: هو حاتم من طيئ، على تضمين معنى: الجواد.[[3]](#footnote-3)

می‌گوید از آن رو که کلمۀ حاتم، متضمن معنای جواد است می‌تواند متعلَّق برای «من طیئ» واقع شود.

واقع مطلب آن است که ما بالوجدان وجود یک معنای دیگر در کنار «الله» را در این آیۀ شریفه درک می‌کنیم. معنای اشراب شده در این آیه را به دو گونه می‌توان تصویر کرد:

1.«هو الله المعبود فی السماوات و فی الارض». طبق این احتمال جار و مجرور متعلق به »المعبود» است.

2.«هو الله الفاعل فی السماوات و فی الارض». طبق این احتمال جار و مجرور متعلق به «الفاعل» است یعنی «او الله است که در آسمان و زمین فاعلیّت دارد».

برای ترجیح یکی از این دو احتمال بر احتمال دیگر می‌باید قبل و بعد آیه را ملاحظه نمود تا روشن شود کدامین احتمال با قبل و بعد آیه سازگار است.

از جهتی کلمۀ «المعبود» ترجیح دارد چرا که کلمۀ «الله» بنابر تحقیق در اصل از ریشۀ «ألِهَ» به معنای «عَبدَ» بوده است و «الإله» نیز به معنای معبود است که پس از آن به صورت عَلَم برای خداوند در آمده است. به بیان دیگر طبق این احتمال، همان معنای اولیه‌ای که در اصل، برای واژۀ «الله» بوده در آن را اشراب شده است.

 **سؤال**: أيا نمي‌توان گفت «الله» در همان معنای اصلی خودش یعنی معبود به کار رفته است؟ در این صورت دیگر تضمین و اشرابی در کلام رخ نداده است.

**پاسخ**: خیر؛ کلمۀ «إله» گاهی به معنای معبود به کار می‌رود ولی کلمۀ «الله» دیگر به معنای معبود به کار نمی‌رود.

این آیۀ شریفه، آیۀ 3 سورۀ مبارکۀ انعام است که از ابتدای سوره آن را قرائت می‌کنیم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم‏\* الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُون‏\* هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ طينٍ ثُمَّ قَضى‏ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُون‏\* وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ ما تَكْسِبُون‏﴾[[4]](#footnote-4)

با توجه به آیات قبل، ممکن است ترجیح با احتمال دوم باشد چون همانطور که پیدا است در آیات قبل از خلقت آسمان و زمین و تدبیر آسمان و زمین سخن گفته شده است که ناظر به جنبۀ فاعلیّت خداوند در آسمان و زمین است؛ بدین ترتیب شاید این آیات به احتمال معبودیّت تناسب چندانی نداشته باشد.

در تعریف تضمین گفته شد، باید فعل یا شبه فعلی، معنای فعل یا شبه فعل دیگری را در بر داشته باشد؛ ولی ظاهراً تضمین در غیر فعل و شبه فعل نیز جریان دارد لذا در مثال‌هایی که برای تضمین ذکر شده، انسان وجداناً وجود یک معنای دیگر را احساس می‌کند که توضیحش را به آینده موکول می‌کنیم.

البته در سخنرانی نقل شده، از وجود پدیدۀ تضمین در حروف نیز سخن به میان آمده است:

و جريانه فى الحرف ظاهر فى قوله تعالى: (ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ)، فإن «ما» تتضمن معنى «إن» الشرطية. و لذلك جزم الفعل.[[5]](#footnote-5)

## توضیحاتی در حقیقت تضمین و اشراب

باید دانست تضمین به معنای آن نیست که یک فعل، معنای یک لفظ دیگر را در بر داشته باشد. تضمین یک معنای اضافی است که در کلام ایجاد می‌شود. تضمین آن است که یک لفظ به جای دو لفظ باشد. آنچه ما در مورد حقیقت تضمین درک می‌کنیم و در ادامه نیز پیرامون آن سخن خواهیم گفت، عبارت از آن است که تضمین از مقولۀ تقدیر معنوی است.

پیش‌تر این نکته را متذکر شدیم که تقدیر گاه لفظی و گاه معنوی است. تقدیر لفظی آن است که به دلیل حضور یک لفظ در ذهن مخاطب، متکلم از تلفظ به آن بی‌نیاز می‌گردد. همانطور که گفتیم، کاربست الفاظ به منظور ایجاد یک قضیۀ ملفوظه در ذهن مخاطب است تا این قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه در مرحلۀ بعد به قضیۀ معقوله تبدیل شود. حال چنانچه خود لفظ مورد نظر پیش‌تر تلفظ شده باشد و یا ملزوم آن در کلام ذکر شده است، پیش از آن که متکلم لفظ را تلفظ کند، آن لفظ در ذهن مخاطب حضور داشته و متکلم را از بازگو نمودنش بی‌نیاز می‌سازد.

سابقاً این مثال را ذکر نمودیم که گاهی یک روضه‌خوان قسمتی از جملۀ مشتمل بر مصیبت را ذکر نموده و از ذکر ادامۀ آن خودداری می‌کند؛ مثلاً می‌گوید «شمشیر را بالا برد و ... » نمی‌گوید «بر سر او فرود آورد»؛ علت ذکر نشدن ادامۀ کلام آن است که مخاطب خود به خود متوجه فرود آمدن شمشیر، می‌شود چون به طور معمول پس از بالا بردن شمشیر فرود آمدن شمشیر ذکر می‌شده است.

مثال معروف تقدیر لفظی

«و فی جواب زیدٌ قل دنف فزیدٌ استغنی عنه اذ عرف»

می‌باشد.

وقتی سائل از وضعیت زید سؤال نموده و می‌گوید: «کیف زیدٌ»؛ مجیب به دلیل پیش‌تر ذکر شدن لفظ «زید» و حضور آن در ذهن، دیگر آن را ذکر ننموده و صرفاً می‌گوید: «دنفٌ». علت مطلب آن است که لفظ «زید» هنوز در ذهن حضور دارد لذا متکلم به وجود آن در ذهن اکتفا نموده و خود را از بازگو نمودنش بی‌نیاز می‌بیند.

اما تقدیر معنوی به گونه‌ای دیگر است. گاهی به دلیل ارتباط معنوی بین دو شیء، می‌توان از کاربست لفظ خودداری نمود. به نظر می‌رسد پدیدۀ تضمین از همین سنخ است که در ادامه به شکل مفصل مثال‌های آن را ذکر نموده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

برای مثال در آیۀ شریفۀ ﴿وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْض﴾[[6]](#footnote-6)‏ اینکه خداوند به طور معمول مورد عبادت قرار می‌گیرد و فعّال ما یشاء است، سبب می‌شود شنیدن لفظ «الله» معنای معبود یا فاعل را به ذهن خطور داده و متکلم را از تلفظ به لفظ «معبود» یا «فاعل» بی‌نیاز گرداند. به بیان دیگر، خطور دادن یک معنا به دلیل ارتباطش با معنای دیگر، سبب خطور نمودن معنای دوم شده و متکلم را از تلفظ به لفظ دالّ بر معنای دوم بی‌نیاز می‌گرداند به طوری که گویا لفظ به کار رفته، معنای هر دو لفظ را در بر دارد.

گاهی اینکه اشخاص در فضای عبادت و عبودیّت هستند، و طرف عبادت را خداوند می‌دانند سبب اننقال ذهن به معنای معبود می‌شود؛ خصوصاً در فضایی شرک و بت‌پرستی که بحث عبادت مطرح است وقتی از خداوند سخن به میان می‌آید با بحث معبودیّت وی ارتباط معنوی داشته و سبب خطور نمودن معنای معبود به ذهن می‌شود. البته مقصود ما از معبود اعم از کسی است که صلاحیّت معبود واقع شدن دارد یا واقعاً اشخاص ناخواسته در حال عبادت او هستند. احتمال دیگر آن است که بحث فعّال بودن خداوند مطرح باشد یعنی خداوند هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام بدهد «هو الفعّال فی السماوات و الارض»؛ حتی در مورد برخی از کودکان نیز این ذهنیّت وجود دارد که خداوند قادر است و توان انجام دادن افعال خارق العاده را دارد.

کوتاه سخن آن که، آن ذهنیّتی که در کنار الفاظ وجود دارد می‌تواند در تعیین آن معنایی که در کلام اشراب شده، ما را یاری رساند.

یکی از مثال‌های دیگر پدیدۀ تضمین، که شاید مقصود ما را روشن‌تر کند، عبارت «سمع الله لمن حمده» است.

در این مثال، واژۀ «سمع» با «لام» متعدّی نمی‌شود پس علّت به کار رفتن «لام» آن است که معنای «سمع» با معنای «استجابت» ارتباط معنوی داشته و به نوعی متضمّن معنای استجابت است و چون استجابت با «لام» متعدّی می‌شود لذا در کلام از «لام» استفاده شده است. بدین ترتیب «سمع الله لمن حمده» به معنای آن است که «خداوند حمد حمدگویان را شنیده و خواسته‌ها و آنچه به خیرشان است را هر چند به زبان نیاورده باشند، استجابت می‌کند».

**سؤال**: آیا این احتمال وجود ندارد که معنای «استجاب» اشراب نشده باشد بلکه معنای «غفر» اشراب شده باشد؟

**پاسخ**: خیر؛ «استجاب« در تقدیر است نه «غفر»؛ سماع یک نوع تلازم با استجابت دارد. آن فعلی که معنایش اشراب می‌شود باید با آنچه در کلام ذکر شده، ارتباط معنوی داشته باشد. در ادامه در خصوص انحاء این ارتباطات معنوی سخن خواهیم گفت و موضوع یکی از بحث‌های آیندۀ ما همین ارتباطاتی است که توجه به آنها در تحلیل پدیدۀ تضمین اثرگذار است.

تضمین به اعتبار آن است که یک لفظ نه تنها معنای خودش، بلکه در طول معنای خودش، معنای مرتبط با خود را نیز به ذهن مخاطب خطور می‌دهد.

**سؤال**: آیا مقصودتان آن است که در تضمین همیشه معنای خود لفظ در کلام پابرجا می‌ماند و افزون بر آن معنای دیگری به ذهن خطور داده می‌شود؟

**پاسخ**: بله؛ قصد داریم بر این نکته تأکید کنیم که آنچه ما از تضمین درک می‌کنیم آن است که یک کلمه، دو کلمه می‌شود و همین نکته پدیدۀ تضمین را از پدیدۀ مجاز، متمایز می‌سازد.

این اجمال آن چیزی است که ما در مورد پدیدۀ تضمین در نظر داریم. تک تک این مباحث را به شکل مفصل مورد بحث قرار خواهیم داد.

**سؤال**: اگر تضمین، از سنخ تقدیر معنوی است چرا روی الفاظ اثر می‌گذارد؟

**پاسخ**: در این زمینه بحث خواهیم کرد.

علّت این که «لام» به «سمع» تعلق می‌گیرد آن نیست که «سمع« لفظی از الفاظ است بلکه به اعتبار ارتباط معنوی «سمع» با متعلقش است. به بیان دیگر، هر متعلّقی به هر فعلی تعلّق نمی‌گیرد چون برای تعلق متعلّق به فعل، می‌باید بین این دو یک ارتباط معنوی وجود داشته باشد و حقیقت تعلق گرفتنش ناشی از ارتباط معنوی بین معانی این الفاظ است.

«سمع» یعنی «شنید»؛ سامع، مسموع را می‌شوند پس «سمع» فعلی است که با مسموع در ارتباط است ولی «سمع» با آن کسی که سخن می‌گوید ارتباط مستقیم ندارد یعنی آن معنایی که از «سمع» درک می‌کنیم ارتباط مستقیم با کسی که سخن می‌گوید، ندارد؛ با این وجود، معنای «سمع» ولو به اعتبار آن که خداوند رحمان و رحیم است، می‌تواند با معنای استجابت، تلازم معنوی غالبی داشته باشد و آن تلازم به این شکل است که گویا شنیدن خداوند با استجابت نمودن حاجات مسموع‌منه، یک نوع ملازمه دارد و علّت این که «لمن حمده» به «سمع» تعلق می‌گیرد آن است که معنای «سمع» توسعه پیدا می‌کند یعنی به جای این که یک معنا داشته باشد، دو معنا پیدا می‌کند و این توسعۀ معنوی آن نکته‌ای که مصحّح تعلق «لمن حمده» است را تأمین می‌کند.

علت اینکه «سمع» نمی‌توانست به مسموع‌منه تعلق بگیرد چه بود؟ علتش این بود که مسموع‌منه ارتباط معنایی مستقیم با «سمع» ندارد بلکه با مسموع \_یعنی الفاظی که شنیده می‌شود\_ ارتباط دارد، ولی در طول ارتباطش با مسموع، می‌تواند این معنا را به ذهن خطور دهد که سامع در اثر شنیدن مسموع، مسموع‌منه را مورد لطف خودش قرار دهد. این ارتباط معنوی بین شنیدن حمد، و لطف کردن به گویندۀ حمد، بین دو لفظ نیست بلکه بین معانی است. وقتی در لفظ «سمع» معنای دیگری را نیز اشراب کردیم، معنایش آن است که «سمع» هم شنیدن سامع را و هم آنچه پس از شنیدن مورد توقع است \_یعنی استجابت\_ را به ذهن خطور می‌دهد و این معلول ارتباط معنای این دو است. همین ارتباط معنایی و اشرابی که در کلام رخ می‌دهد سبب می‌شود «لمن حمده» بتواند به «سمع» تعلق بگیرد و «سمع» با «لام» متعدی شود.

مثال دیگر این پدیده، «سَفِهَ نفسَه» است. در مورد این عبارت گفته شده، «سَفِهَ» معنای «أهلَکَ» را در بر دارد. «سفه» یعنی نادان شد. نادانی و احمق بودن یک شخص، خیلی اوقات سبب هلاکت او می‌گردد یعنی شخص نادان خودش را از بین برده و داخل چاه می‌اندازد.

این ارتباط معنوی بین سفاهت و إهلاک النفس، سبب می‌شود واژۀ «سفه» افزون بر معنای خودش، معنای إهلاک النفس را نیز به ذهن خطور داده و گویی می‌گوید: «سفه فأهلک نفسه» یعنی «کان سفیهاً فأهلک نفسه».

در آینده در مورد انحاء ارتباطات معنوی بین فعل مذکور و فعلی که اشراب شده، سخن خواهیم گفت.

آنچه ما از تضمین و اشراب درک می‌کنیم آن است که یکی از پدیده‌های طبیعی در لغت است و به همین جهت است که یک پدیدۀ قیاسی است نه سماعی.

در نحو وافی نیز می‌گوید:

و مجمع اللغة العربية يرى أنه قياسى لا سماعى ... .[[7]](#footnote-7)

علت این که این پدیده را قیاسی دانسته‌اند آن نیست که ما قرار می‌گذاریم این پدیده را قیاسی قرار دهیم و پدیدۀ دیگر را سماعی قرار دهیم؛ بلکه قیاسی و سماعی بودن به دلیل آن است که گاهی یک پدیده مطابق با طبع لغت و شیوۀ طبیعی تفهیم و تفهّم است در نتیجه هر کجا آن نکتۀ طبعی که سبب توسعۀ معنایی شده فراهم شود، طبیعتاً آن پدیدۀ طبیعی نیز تحقق می‌یابد.

به بیان دیگر، همانطور که تقدیر لفظی به دلیل این بود که لفظ مقدّر در ذهن مخاطب حضور داشته و متکلم را از تلفظ به آن بی‌نیاز نموده است، در تقدیر معنوی نیز همین نکته وجود دارد. حضور لفظ در ذهن مخاطب نیز به منظور حضور معنای لفظ است لذا اگر آن معنا، در ذهن حاضر بود این امکان برای متکلم فراهم می‌شود که لفظ دالّ بر آن معنا را تلفظ نکند چون در مرحلۀ قضیۀ معقوله، معنای مورد نظر به نحوی از انحاء حضور داشته و ادراک می‌شود.

ما با سه مرحله روبرو هستیم؛ یک مرحله، مرحلۀ قضیۀ ملفوظۀ خارجیه است خواه بر زبان جاری شود و خواه کتابت شود؛ مرحلۀ دوم، مرحلۀ قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه است و مرحلۀ سوم، مرحلۀ قضیۀ معقوله است. هر یک از این مراحل نسبت به دیگری، یک نوع تقدّم رتبی دارند. علّت کاربست الفاظ و ایجاد قضیۀ ملفوظۀ خارجیه، ایجاد نمودن قضیۀ ملفوظۀ ذهنیة است به این صورت که الفاظ در ذهن مخاطب نقش ببندد؛ همچنین علت ایجاد نمودن قضیۀ ملفوظۀ ذهنیة، ایجاد نمودن قضیۀ معقوله است به این صورت که وقتی الفاظ در ذهن مخاطب نقش بست، معنایش را درک ‌کند.

بنابراین غرض نهایی، حضور یافتن معنا در ذهن مخاطب است لذا اگر معنا در ذهن مخاطب حضور داشت، دیگر نیازی نیست لفظ را تلفظ کنیم.

یکی از نمونه‌های این پدیده، مربوط به مواردی است که در حال نگاه کردن به یک چشم‌انداز زیبا هستیم و بدون این که لفظ دالّ بر آن چشم‌انداز را تلفظ کنیم می‌گوییم: «زیباست». در این عبارت، مبتدا ذکر نشده است و به نظر می‌رسد عدم ذکر مبتدا در اینجا از باب تقدیر معنوی است. علّت این تقدیر معنوی، حضور معنا در نزد مخاطب است چون مخاطب در حال دیدن این منظره است و همین دیدن سبب شده است خود معنا در ذهن حضور داشته و حضور معنا غرض نهایی متکلم را تأمین می‌کند بدون این که نیازی به ذکر لفظ داشته باشد. در این مثال، حضور معنا، به صورت مستقیم است نه از طریق لفظ. وقتی معنا، مستقیماً در ذهن حاضر شود، دیگر نیازی نیست که از طریق لفظ آن را در ذهن حاضر کنیم.

البته لازم است به این نکته توجه شود که ممکن است تصورات مختلفی در ذهن مخاطب حضور داشته باشد و این که «زیباست» به کدامیک از تصورات حاضر در ذهن ارتباط پیدا کند، به قرینه نیازمند است. برای مثال در تعبیر «هو الله» ممکن است ذهن به سمت روز قیامت، پاداش الهی، تکالیف الهی و یا سائر امور مرتبط با «الله» حرکت کند؛ پس تمام این امور، صلاحیت در تقدیر بودن را دارند ولی برای آن که یکی از اینها تعیین شود، می‌باید قرینه‌ای اقامه شود. همانطور که گفتیم در آیۀ شریفۀ ﴿وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْض﴾[[8]](#footnote-8)‏ ، «فی السماوات و فی الارض» هم می‌تواند متعلق به «المعبود» باشد و هم می‌تواند متعلق به «الفعّال» باشد: «هو الله المعبود ...» یا «هو الله الفعّال فی السماوات و فی الارض»؛ اما تعیین هر یک از این دو احتمال، وابسته به خصوصیات مورد و ویژگی‌هایی است که در مقام وجود دارد. مثلاً با توجه کردن به آیات قبل و بعد می‌توان گفت این آیه در مقام بیان درجۀ اقتدار الهی و حوزۀ فاعلیّت خارجی خداوند است و می‌خواهد بگوید خداوند تنها در زمین یا تنها در آسمان فاعلیت ندارد بلکه هم در آسمان و هم در زمین فعّال ما یشاء است.

و مجمع اللغة العربية يرى أنه قياسى لا سماعى بشروط ثلاثة.

علت ذکر این شروط سه‌گانه آن است که درکی که ما از پدیدۀ اشراب داریم، وابسته به تحقق این شرائط است.

الأول: تحقق المناسبة بين الفعلين.

به تعبیر ایشان، شرط اول آن است که دو فعل با یکدیگر تناسب داشته باشند. اما به عبارت دقیق‌تر باید گفت شرط اول آن است که معنای تضمین شده، با معنای اصلی، تلازم داشته باشد به طوری که معنای اصلی، معنای تضمین شده را در ذهن مخاطب حاضر کند. نکتۀ مناسبت بین دو فعل، همین است که یک لفظ می‌تواند افزون بر معنای خودش، معنای ملازم با معنای خودش را نیز در طول حاضر نمودن معنای خودش، در ذهن مخاطب احضار نماید.

بدین ترتیب مناسبت باید به این نحو باشد که یک نوع تلازم معنوی بین معنای اصلی و معنای اشراب شده وجود داشته باشد.

الثانى: وجود قرينة تدل على ملاحظة الفعل الآخر، و يؤمن معها اللَبس.

«لَبس» غیر از «لُبس» است. «لَبس» به معنای اشتباه و «لُبس» به معنای پوشیدن یا پوشش است. شرط دوم وجود قرینه‌ای است که ذهن را از اشتباه در امان بدارد. علت نیازمندی به قرینه آن است که گاهی معنای لفظ مذکور، صلاحیت ارتباط با معانی مختلفی را دارا بوده و قرینه تعیین می‌کند از بین این معانی، کدامین معنا مدّ نظر متکلم بوده است. این قرینه، قرینۀ معیّنۀ بین لوازم مختلف معنای مذکور می‌باشد.

 الثالث: ملاءمة التضمين للذوق البلاغى العربى».[[9]](#footnote-9)

یک شرط دیگر هم به آن افزوده است مبنی بر آن که تضمین، باید با ذوق عربی ملائم باشد که باید دید مقصودش چیست.

«و يوصى المجمع ألا يلجأ إلى التضمين إلا لغرض بلاغى».[[10]](#footnote-10)

همانطور که گفتیم، مصوّبۀ این شورا، حقیقت تضمین را به درستی روشن نکرده است هر چند در لابلای مطالبی که سخنران از دیگران نقل می‌کند اشاراتی به حقیقت تضمین صورت گرفته است ولی خود سخنران حقیقت تضمین را به درستی درک نکرده است. خیلی از بحث‌ها و فراز و نشیب‌هایی که مطرح شده نیز به دلیل درک ناقصی است که از حقیقت تضمین وجود داشته است.

در این جلسه اجمال حقیقت تضمین را بیان نمودیم و تفصیلش را به جلسات بعد موکول می‌کنیم. مثال‌هایی که برای این پدیده ذکر شده، و خصوصاً آیات قرآنی که به عنوان مثال تضمین ذکر شده و اکثراً هم درست است، باید مدّ نظر قرار گیرند. بسیاری از تحلیل‌هایی که برای پدیدۀ تضمین بیان شده، نارسا هستند که بعداً توضیح خواهیم داد.

1. النحو الوافي مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة، ج‏2، ص: 552 [↑](#footnote-ref-1)
2. الأنعام : 3 [↑](#footnote-ref-2)
3. النحو الوافي مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة، ج‏2، ص: 522 [↑](#footnote-ref-3)
4. الأنعام : 1-3. [↑](#footnote-ref-4)
5. النحو الوافي مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة، ج‏2، ص: 523 [↑](#footnote-ref-5)
6. الأنعام : 3 [↑](#footnote-ref-6)
7. النحو الوافي مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة، ج‏2، ص: 544 [↑](#footnote-ref-7)
8. الأنعام : 3 [↑](#footnote-ref-8)
9. النحو الوافي مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة، ج‏2، ص: 544 [↑](#footnote-ref-9)
10. النحو الوافي مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة، ج‏2، ص: 551. [↑](#footnote-ref-10)